



بررسی نقش امنیت و اقتصاد در سیاست

خارجی چین با تأکید بر افغانستان

سید آصف حسینی^۱

چکیده

اقتصاد و امنیت دو عامل عمده و تأثیرگذار در استراتژی سیاست خارجی چین هستند. چین نگرانی‌های امنیتی خود را در سیاست خارجی‌اش بروز نمی‌دهد و بیش‌تر با دیپلماسی اقتصادی در سطح بین‌الملل ظاهر می‌شود. پتانسیل‌های تهدیدزا در بافت اجتماعی، سیاسی و مرزهای چین وجود دارد؛ ولی چین توانسته است کانون‌های تنش را غیر فعال نگهدارد. سؤال اساسی این است که چین چگونه از فاکتورهای امنیتی و اقتصادی در سیاست خارجی خود استفاده می‌کند و این دو فاکتور در تنظیم سیاست خارجی چین با افغانستان چه نقش دارد؟ فرضیه این نوشته بر این است که مشکلات مرزی چین با همسایگانش، نارضایتی‌های ناشی از سیستم اقتدارگرایانه دولت چین و ظهور جنبش‌های رادیکال جدایی‌طلب در میان مسلمانان اویغور و بوداییان تبت، به‌عنوان منابع تهدید امنیتی برای دولت چین تلقی می‌شوند. توسعه اقتصادی، دسترسی به منابع خام تولید و زمینه‌سازی برای سرمایه‌گذاری شرکت‌های چینی در کشورهای جهان سوم، ضرورت‌های اساسی دولت چین می‌باشند. در خصوص روابط چین و افغانستان، جلوگیری از ایجاد لانه امن برای شورشیان اویغور در ورای مرز چین و افغانستان و دسترسی مناسب شرکت‌های چینی به مواد خام معدنی افغانستان، در سیاست چین نقش اساسی دارد.

مفاهیم کلیدی: سیاست خارجی، دیپلماسی اقتصادی، امنیت، چین، افغانستان.

۱. پژوهشگر و استاد دانشگاه. asef.hosaini@gmail.com

مقدمه

سیاست داخلی و خارجی دو روی یک سکه‌اند. این سخن نه تنها یک واقعیت بلکه در دانش سیاسی تبدیل به یک قاعده شده است. سیاست داخلی را عوامل مختلفی می‌توانند تحت تأثیر قرار بدهند. این عوامل در چگونگی تنظیم روابط یک کشور با کشور دیگر بی‌تأثیر نیستند. برخی از عوامل آن‌چنان تأثیرگذارند که دولت‌ها نمی‌توانند از آن بگذرند؛ حتی گاهی دولت‌ها ناگزیرند آن عوامل را به‌عنوان شاخص در سیاست خارجی خود قرار بدهند. منافع دولت‌ها با همین عوامل گره می‌خورند و قابل گذشت نیستند. دولت‌ها ناگزیرند در روابط خارجی خود منافع دوجانبه را لحاظ کنند. به همین سبب، می‌بایست به وضع، انگیزه و منافع یکدیگر آگاهی دقیق داشته باشند.

در سیاست خارجی چین عوامل و ایده‌های مختلفی نقش داشته و باعث شده‌اند که چین در مسیر تاریخی‌اش به‌صورت متفاوت ظهور کند. به همین سبب است که سیاست خارجی چین از مبارزه با امپریالیسم و نظریه سه جهان گرفته تا همزیستی مسالمت‌آمیز، مصالحه‌گرایی، درهای باز و چندجانبه‌گرایی ظهور یافته است. با همه انگیزه‌ها و عواملی که در سیاست خارجی چین نقش دارند، عناصر امنیتی و اقتصادی از مؤلفه‌های اصلی و تأثیرگذار در پالیسی‌سازی سیاست خارجی چین می‌باشند. این دو عامل در چگونگی تنظیم روابط خارجی چین با افغانستان نیز از اهمیت بسزا برخوردارند.

بنابراین، سؤال اساسی مطرح در این نوشته این می‌شود که فاکتورهای تأثیرگذار بر سیاست خارجی چین چه هستند؟ فرضیه نوشته بر این است که دو فاکتور امنیتی و اقتصادی، شاخص‌های اصلی در رویکرد سیاست خارجی چین می‌باشند و تبعاً همین دو عامل در سیاست خارجی چین در قبال افغانستان نیز نقش تعیین‌کننده دارند. در این نوشته، به تناسب بحث، تلاش شده است که در رابطه به وضع سیاسی و اقتصادی چین، ساختارهای تصمیم‌گیری و برخی اطلاعات مورد نیاز نیز اشاره شود تا برای همه خوانندگان رشته‌های علوم اجتماعی قابل استفاده باشد.

۱. نقش فاکتورهای امنیتی در سیاست خارجی چین

۱-۱. وضع سیاسی و امنیتی چین

جمهوری خلق چین یک نمونه موفق از دولت‌های سوسیالیستی دنیا است که توانسته است



اهداف انقلابی‌اش را با مقتضیات زمان به خوبی تطبیق کند. دولت چین زیر نظر حزب کمونیست چین و بر مبنای قانون اساسی چین اداره می‌شود که در سال ۱۹۸۲ تصویب شده است. نخستین قانون اساسی جمهوری خلق چین در سال ۱۹۵۴ در ۱۰۶ ماده تدوین شد که از قانون اساسی ۱۹۳۶ شوروی سابق الهام گرفته بود. در این قانون اساسی، به مائو، رهبر انقلابی چین، اختیارات فوق‌العاده قایل شده بود. در سال ۱۹۷۵، قانون اساسی جدید تدوین شد؛ ولی در ساختار سیاسی چندان تغییر به وجود نیامد و تنها مقام ریاست جمهوری از تشکیلات دولت حذف شد. این مقام در قانون اساسی چین در سال ۱۹۸۲ دوباره برقرار شد.

قانون اساسی ۱۹۷۵، نقش مهم به حزب دولتی می‌داد. این قانون اساسی به اصول مارکسیسم و لنینیسم و عقاید مائو وفادار ماند؛ ولی نتوانست پاسخ‌گوی نیازهای جدید چین باشد؛ لذا در ۵ مارس ۱۹۷۸، تغییر یافت. قانون اساسی فعلی جمهوری خلق چین در ۴ دسامبر ۱۹۸۲ تصویب شد. هرچند که بازنگری‌های جزئی در این قانون اساسی صورت گرفته است؛ ولی قانون اساسی حاکم بر جمهوری خلق چین، همین قانون ۱۹۸۲ است. این قانون اساسی دارای سه فصل است که اصول بنیادی سیاست و اقتصاد، حکومت‌ها و دادگاه‌ها و حقوق و وظایف اساسی شهروندان چین را بیان کرده است. قانون اساسی فعلی چین زمانی تدوین شد که کمونیسم بر اساس قرائت‌های لنینیسم در حال افول قرار گرفت و با استفاده از تجارب حکومت‌های سوسیالیستی، انقلاب سوسیالیستی چین با مقتضیات زمان هماهنگ شده است؛ آن‌گونه که دیکتاتوری پرولتاریا جای خود را به دیکتاتوری دموکراتیک داده است. در ماده اول قانون اساسی فعلی چین آمده است که «جمهوری خلق چین کشوری است سوسیالیست که تحت نظام دیکتاتوری دموکراتیک خلق، به رهبری طبقه کارگر و بر اساس اتحاد بین کارگران و کشاورزان اداره می‌شود.»^۱ (قانون اساسی خلق چین، ۱۹۸۲: ماده اول). بر اساس قانون اساسی چین، نظام سیاسی این کشور نظام سوسیالیستی تعیین شده است. در بند دوم ماده اول تصریح شده است که «نظام سوسیالیستی، نظام اساسی جمهوری خلق چین است و هیچ‌کسی حق مخالفت و برهم‌زدن این نظام را ندارد.»^۲

1. The Constitution law of People's Republic of China, - Article 1 [Socialist State] (1) The People's Republic of China is a socialist state under the people's democratic dictatorship led by the working class and based on the alliance of workers and peasants: http://www.npc.gov.cn/englishnpc/Constitution/node_2825.htm.

2. The Constitution law of People's Republic of China, article 1 principle 2: The socialist system is the basic system of the People's Republic of China. Sabotage of the socialist system by any organization or individual is prohibited.



حاکمیت سیاسی کشور چین، بر اساس قانون اساسی این کشور، به مردم خلق چین تعلق دارد. در ماده دوم قانون اساسی این کشور آمده است که «در جمهوری خلق چین، حاکمیت متعلق به همه مردم است که توسط نهادهای انتخابی اعمال می‌شود»^۱

سیستم انتخاباتی چینی‌ها به صورت سلسله‌مراتبی است. اعضای کنگره‌های محلی خلق با رأی مستقیم تمام مردم انتخاب می‌شوند؛ اما اعضای کنگره‌های رده بالاتر فقط با رأی اعضای کنگره رده پایین خود انتخاب می‌شوند. از نظر قانون اساسی چین، مجلس ملی نمایندگان خلق چین، عالی‌ترین نهاد قانون‌گذاری کشور است. این مجلس با ۲۹۸۷ نماینده، بزرگ‌ترین پارلمان دنیاست. اعضای آن برای یک دوره پنج‌ساله انتخاب شده و یک اجلاس سالانه را به مدت ۱۰ تا ۱۴ روز برگزار می‌کنند که تصمیمات مهم ملی در آن اتخاذ می‌شود. ماده سوم قانون اساسی جمهوری خلق چین تصریح می‌کند که اعضای کنگره ملی خلق و کنگره‌های محلی خلق در سطوح مختلف توسط انتخابات دموکراتیک به این نهادها راه می‌یابند و این نهادها در برابر مردم مسئول بوده و تحت نظارت آن‌ها قرار دارند.^۲ دولت جمهوری خلق چین «اصل مرکزیت دموکراتیک» را به عنوان یک اصل اساسی در نظام اداری کشور تعیین کرده است و آن را عملی می‌سازد. در نظریه سوسیالیستی «مرکزیت دموکراتیک» (Democratic Centralism)، همه ارگان‌های دولتی، از پایین تا بالا، انتخابی و در برابر خلق جواب‌گو هستند و تصمیمات ارگان‌های بالاتر برای ارگان‌های پایین‌تر واجب‌الاجرا است. در بند چهارم ماده سوم قانون اساسی این کشور بیان شده است که «تقسیم صلاحیت و وظایف میان ارگان‌های مرکزی و محلی باید به گونه‌ای باشد که زمینه رشد برای ابتکارات و خلاقیت ارگان‌های محلی محفوظ بماند»^۳

این اصل بیانگر این است که رهبری واحدهای مرکزی دولت باید ارزش و فرصت کامل برای

1. The Constitution law of People's Republic of China, Article 2 [Sovereignty] (1) All power in the People's Republic of China belongs to the people. (2) The organs through which the people exercise state power are the National People's Congress and the local people's congresses at different levels.

2. The Constitution law of People's Republic of China, Article 3 [Democratic Centralism] (1) The state organs of the People's Republic of China apply the principle of democratic centralism. (2) The National People's Congress and the local people's congresses at different levels are instituted through democratic election. They are responsible to the people and subject to their supervision.

3. The Constitution law of People's Republic of China, Article 3 [Democratic Centralism] principle (4) The division of functions and powers between the central and local state organs is guided by the principle of giving full play to the initiative and enthusiasm of the local authorities under the unified leadership of the central authorities.

ابتکارات و علایق محلی قابل شوند. از لحاظ مدیریت کلان کشوری، رئیس‌جمهور چین مقام ریاست کشور را در اختیار دارد. نخست‌وزیر نیز رئیس حکومت است و هیأت دولت را رهبری می‌کند. در عمل، دبیرکل حزب کمونیست رهبر واقعی کشور است و مهم‌ترین تصمیمات نیز در کمیته دائمی «پلیتورو» حزب کمونیست گرفته می‌شود. کنگره ملی خلق چین نیز با وجود اختیاراتی که در قانون اساسی برایش در نظر گرفته شده، عملاً تحت کنترل حزب قرار داشته و با تصمیماتش به خواسته‌های آن مشروعیت می‌بخشد. بر اساس تقسیم‌بندی نظام‌های سیاسی، نظام سیاسی چین در ردیف نظام‌های اقتدارگرا و متمرکز قرار می‌گیرد و قدرت سیاسی عملاً به دست حزب واحد و هواداران حزب واحد قرار دارد (مؤتمنی طباطبایی، ۱۳۸۳: ۱۷۱). افسران ارتش آزادی‌بخش خلق نیز به‌عنوان عضو حزب کمونیست، نقش ستون نظامی این حزب را عملی می‌کند. در سال ۱۹۸۹ ارتش با کشتار صدها معترض در میدان «تیان آن من» و فاداری محض خود را به حزب حاکم نشان داد و اختناق سیاسی را تقویت کرد. مسلمانان اوغور در ایالت سین کیانگ و بودائیان تبت چندین بار در برابر اختناق‌های نظامی و سیاسی حکومت مرکزی دست به اعتراضات مسلحانه زده‌اند و هم‌اکنون نیز از لحاظ امنیتی برای حکومت مرکزی یک کانون خطر احساس می‌شوند.

در کل، به هم وابستگی حزب، ارتش، کنگره و دولت یکی نوع نظام سیاسی اقتدارگرا را در چین به وجود آورده است. حکومت چین به دلیل محدودیت‌هایی که در بسیاری از زمینه‌های اجتماعی، از جمله آزادی رسانه، دسترسی به اینترنت، آزادی تجمع، حقوق باروری، آزادی تأسیس سازمان‌های اجتماعی و آزادی ادیان برقرار کرده، مورد انتقاد قرار گرفته است. نظام اقتدارگرای چین هم‌اکنون فاقد یک جریان سیاسی به‌عنوان اپوزیسیون در عرصه سیاست این کشور می‌باشد. اقتدارگرایی همیشه به‌صورت متقابل، موجب تولید نارضایتی و اعتراضات داخلی می‌شود (قنبرلو، ۱۳۹۲: ۱۲۸)؛ با این هم، رضایت عمومی از شیوه مدیریت کشور و ارائه خدمات رفاهی بالاست.

۱. حادثه میدان تیان آن من به مجموعه‌ای تظاهرات اعتراضی اشاره دارد که در میدان تیان آن من شهر پکن، جمهوری خلق چین، به رهبری دانشجویان از ۱۵ اپریل ۱۹۸۹ تا ۴ جون همان سال ادامه یافت. این اعتراضات با حضور بیش از صد هزار نفر برگزار شد. گفته می‌شود بین هزار تا ده هزار نفر در این اعتراضات کشته شدند.

۲-۱. سیر تحول در سیاست خارجی چین

چین پس از انقلاب ۱۹۴۹ به رهبری مائو، تلاش کرد که روابطش را به صورت گسترده با اتحاد جماهیر شوروی حفظ کند؛ اما ایدهٔ صدور انقلاب چین و مخالفت با قدرت‌های سرمایه‌داری، به خصوص آمریکا، روابط این کشور را با دنیای غرب مورد بدگمانی قرار داد. از دههٔ ۱۹۵۰، چین با همراهی شوروی، توجه به مبارزات استقلال‌طلبانه در جهان در حال توسعه را سرلوحهٔ سیاست خارجی خود قرار داد. چین عملاً تلاش کرد تا خودش را رهبر کشورهای جهان سوم و در حال توسعه قرار دهد. چین به موازات اتحاد جماهیر شوروی، در تضاد با کشورهای سرمایه‌داری و حمایت از کشورهای آزادی‌خواه برخاست. مسیر شوروی و چین از آن‌جا جدا شد که شوروی پس از استالین در راستای کاهش تنش با غرب گام برداشت. پس از دههٔ شصت میلادی بود که رابطهٔ چین و شوروی از هم جدا و این امر باعث شد که چین در دههٔ ۱۹۶۰ هم از جانب قدرت غرب و هم قدرت شرق عملاً در انزوا قرار بگیرد. انفجار آزمایشی نخستین بمب هسته‌ای در سال ۱۹۹۴، روابط چین را با قدرت‌های هژمون عملاً برهم زد.

از اوایل دههٔ ۱۹۷۰، پس از بروز اختلافات شدید میان مائو و شوروی، چین تلاش کرد که با دنیای غرب، به خصوص آمریکا، تنش‌زدایی کند (سنبل، ۱۳۸۶: ۹۱۳). از سال ۱۹۷۱، پس از سفر کیسینجر و نیکسون به چین، زمینه برای احراز جایگاه دائمی عضویت چین در شورای امنیت سازمان ملل متحد فراهم شد. با روی کار آمدن «دنگ ژیاوپینگ» با اتخاذ سیاست درهای باز و انجام اصلاحات اقتصادی و سیاسی، عملاً زمینه ارتباطات گستردهٔ چین در بعد منطقه‌ای و بین‌المللی فراهم شد. آقای دنگ برای دست‌یابی به مناسبات اقتصادی و سیاسی با آمریکا، اروپا و جاپان، گفتمان صلح و توسعه را مطرح ساخت. چین روابط بدون تنش خود را با کشورهای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای از دههٔ ۱۹۹۰ با قدرت تمام در پیش گرفت. این کشور برای رسیدن به توسعهٔ اقتصادی، برخلاف گذشته، از نمادهای ایدئولوژیک در سیاست خارجی خود خودداری و از تقابل با غرب نیز به شدت دوری کرد. با از بین رفتن اتحاد جماهیر شوروی، چین از رهبری دنیای کمونیسم دست برداشت و توجه خود را برای رسیدن به توسعهٔ اقتصادی خود متمرکز ساخت. در حقیقت چین که در زمان مائو، در کنار اتحاد جماهیر شوروی، تمام آرمان خود را معطوف به ایدئولوژی سوسیالیستی و صدور آن به جهان سوم کرده بود، از آن دست برداشت و رسیدن به توسعهٔ اقتصادی را محور همه‌چیز در نظر گرفت؛ در غیر این صورت چین هرگز



حاضر نبود و نمی‌توانست با دنیای غرب و غیر کمونیسم از در دوستی وارد شود و تنش‌ها را کاهش بدهد.

از آغاز دهه ۱۹۹۰، با حضور نسل دوم رهبران چین در عرصه مدیریت کلان کشور، انجام اصلاحات اقتصادی و سیاسی و گسترش روابط با دنیای پیرامونی و بین‌المللی با اشتیاق تمام دنبال شد. در آغاز قرن بیست و یکم، «ظهور مسالمت‌آمیز» (peaceful rise) به‌عنوان یک اصل اساسی در سیاست خارجی چین مطرح شد. این اصل که توسط «هو جین تائو»، رهبر چین، مطرح شد، این رهنمود را به سیاست‌گران چین می‌داد که این کشور به‌عنوان یک قدرت در حال رشد، مسیر افزایش توانایی خود را نباید همانند رهبران گذشته بر محور نیروی نظامی قرار بدهد؛ بلکه باید بر توسعه اقتصادی و روابط مسالمت‌آمیز با همسایگان و جهان مبادرت ورزد. همین‌گونه بود که دستگاه دیپلماسی چین از آغاز قرن بیست و یکم میلادی، تمام تلاش خود را بر این گذاشت تا از چین یک تصویر مسالمت‌جویانه و مدافع صلح و ارزش‌های جهان‌شمول در عرصه نظام بین‌الملل نشان بدهد (سازمند و ارغوانی، ۱۳۹۱: ۱۵۳).

با این‌همه تئوریسین‌های چینی ملتفت بودند که ظهور چین هرچند که مسالمت‌جویانه باشد؛ ولی بازهم در این مفهوم ایده قدرت نهفته است و ممکن است که قدرت هژمون را مورد نگرانی قرار دهد. از این جهت بود که در استراتژی نیابتی خارجی چین تغییر مفهومی ایجاد شد. با این رویکرد بود که استراتژی سیاست خارجی چین از سال ۲۰۰۴ به بعد، به جای ظهور مسالمت‌آمیز، به «توسعه مسالمت‌آمیز» تغییر یافت (عباسی و قیاسی، ۱۳۹۱: ۳۴۳). این سیر تحول در سیاست خارجی چین به وضوح نشان می‌دهد که سیاست‌گران چین به بنیادهای امنیتی در روابط خارجی این کشور بیش از حد اهمیت قایل است. خط‌مشی «ظهور مسالمت‌آمیز» و «توسعه مسالمت‌آمیز» دقیقاً این ایده را به مردم چین و جهان می‌رساند که چین از هرگونه تنش دوری می‌جوید؛ نه تنش می‌آفریند و نه تنش را می‌پذیرد. با همین رویکرد، نقش و اهمیت بنیادهای امنیتی را در سیاست خارجی چین بررسی می‌کنیم.

۱-۳. نقش حفظ امنیت ملی در سیاست خارجی چین

به نظر می‌رسد که پس از گذشت ۶۸ سال از انقلاب کمونیستی چین، هنوز هم نگرانی‌های امنیتی برای حکومت خلق چین پابرجاست و به‌عنوان یکی از گزینه‌های مهم در سیاست خارجی





چین مطرح است. نگرانی‌های امنیتی چین در سه سطح داخلی، پیرامونی و سیستمی می‌تواند مورد توجه قرار بگیرد. شرایط جغرافیایی چین، وضع جمعیتی و فضای بسته سیاسی و دخالت رقبای خارجی چین، از جمله عوامل مهم در فعال‌شدن شکنندگی‌های امنیتی چین می‌باشند؛ از این رو، ثبات نظام سیاسی، انسجام اجتماعی و افزایش قدرت بازدارندگی در برابر چالش‌های امنیتی، از جمله اهداف استراتژیک دولت چین است. چین علی‌رغم نظم و ثبات داخلی موجود، محیط امنیتی نسبتاً پرتهدیدی دارد و با پتانسیل‌های تهدید در داخل و خارج از کشور روبه‌روست که عبارتند از:

۱-۳-۱. زمینه‌های نابسامانی در نظام سیاسی چین

اقتدارگرایی و شخص‌محوری دو ویژگی مهم دولت در چین هستند که آثار ضد امنیتی را با خود دارند. در چین می‌توان همه‌چیز را یافت؛ ولی جای یک حس کاملاً خالی به نظر می‌رسد و آن احساس نیاز برای فضای باز است. در عین حالی که از لحاظ امنیت و رفاه، شهروندان چین از دولت خود راضی به نظر می‌رسند؛ ولی فضای باز معاصر را ندارند. البته، اگر به گذشته دور و دوره اقتدارگرایی مائو نگاهی بیندازیم، وضع آزادی که چین اکنون در آن به سر می‌برد، نسبت به گذشته اصلاً قابل مقایسه نیست. این مقایسه‌ای را که ما انجام می‌دهیم، به‌عنوان یک شاهد بیرون از صحنه هستیم که تنها با مطالعات و داده‌ها نسبت به آن قضاوت می‌کنیم و به همین رهیافت مشخص است که دریافت و احساس شهروندان چینی نسبت به ما ممکن است با تفاوت‌های بنیادین همراه باشد. ممکن است که تصور ما و شهروندان چینی انعکاس متفاوت داشته باشند؛ ولی رفتارهای اقتدارگرایانه در چین یک عینیت غیر قابل انکار است. در سال ۱۹۸۹، در زمانی که چین داشت فضای باز داخلی و درهای باز به سوی جهان آزاد را تجربه می‌کرد، ارتش دولت چین با اعزام تانک‌های نظامی به خیابان‌های پکن، صدها معترض میدان «تیان آن من» را به گلوله بست و هفت ماه حکومت نظامی در پکن برقرار کرد. این حادثه درست است که به ظاهر کنترل شد؛ ولی به‌عنوان یک حس آزادی‌خواهی در چین تقویت یافت و حمایت‌های جهانی را کسب کرد. پس از آن حادثه، در طی دو و نیم دهه اخیر، طبقه متوسط چین رشد سریع داشته و با شاخص‌های حقوق شهروندی در دنیای امروز آشناست. میلیون‌ها چینی به خارج سفر می‌کنند و به همین میزان مسافران خارجی وارد چین می‌شوند؛ ولی در زمان مائو عملاً چنین فضایی وجود نداشت. این آزادی‌ها که از زمان دنگ شروع شد، با وجود تمام امتیازات، عملاً

انتقاداتها و نارضایتی‌هایی را نیز می‌تواند در پی داشته باشد (قنبرلو، ۱۳۹۲: ۱۲۸). نسل جدید چین خواسته‌های متفاوت‌تری نسبت به گذشته دارند و مطالبات اقلیت‌های قومی و مذهبی نیز در حال افزایش است. ظهور نسل جدید تکنالوژی ارتباطی و اطلاعات در فعال نگهداشتن چین وضعی سهم بسزا دارد و همین امر باعث شده است که چین نیروی پلیس ویژه را برای کنترل اطلاعات در شبکه‌های چین تدارک دیده است. جست‌وجوگرهای گوگل و یاهو و دیگر شبکه‌های اجتماعی در چین فیلتر است و دولت چین گشایش فضای باز سیاسی را فعلاً در نظر ندارد. چین همواره در سیاست خارجی خود تلاش می‌کند که پتانسیل‌های نارضایتی در داخل چین از سوی کشورهای منطقه و جهانی مورد حمایت قرار نگیرد.

۱-۳-۲. منازعات سرزمینی و مناقشات مرزی

مرزهای طولانی، تنوع قومی و فرهنگی چین برای حکومت چین مایه نگرانی است. از گذشته نیز چنین بوده است و دیوار بزرگ چین نمونه گویای تاریخی این واقعیت است. برخی از همسایگان چین می‌توانند مشکلاتی را برای چین به بار بیاورند. هرچند که چین در کنار اعاده حاکمیت بر بخش‌هایی از تبت و هنگ‌کنگ همیشه تلاش کرده است که از تنش‌ها احتراز کند؛ ولی در گذشته در تعامل با اتحاد شوروی سابق، هند، ویتنام و جاپان وارد اختلاف‌های خصمانه نیز شده است. چین علی‌رغم مشکلات سرزمینی با تایوان با آن‌که به مناطقی چون سین‌کیانگ، تبت، مغولستان داخلی، گوانگشی و دیگر مناطق، خودمختاری داده؛ ولی باز هم با نارضایتی‌ها و معضل‌های امنیتی از جانب این مناطق روبه‌روست. تهدیدات جدایی‌طلبان در مناطق سین‌کیانگ و تبت، چالش امنیتی جدی برای دولت چین به‌شمار می‌آید. از دهه ۱۹۹۰ اعتراضات در این سرزمین‌ها پررنگ شده است. بودایی‌ها در تبت و مسلمانان اویغور در سین‌کیانگ احساس می‌کنند که موقعیت‌ها و فرصت‌ها در چین عادلانه توزیع نمی‌شوند و آنان با تبعیض مواجه‌اند. سیاست مشت آهنین پکن در برابر جدایی‌طلبان هم باعث رشد استعداد خیزش‌های استقلال‌طلبانه می‌شود و هم با فشارهای بین‌المللی مواجه می‌شود. دولت چین مدعی است که نیروهای جدایی‌طلب، تحت حمایت عوامل خارجی، ثبات و تمامیت ارضی کشور چین را مورد تهدید قرار داده‌اند. در درگیری تابستان ۲۰۰۹ میان نیروهای پلیس و مسلمانان اویغور در سین‌کیانگ، حدود ۱۵۰ نفر کشته و بیش از ۸۰۰ نفر زخمی شدند (<http://www.bbc.com/> persian/world).





در دسامبر ۲۰۰۳، وزارت امنیت عمومی چین فهرستی شامل چهار گروه تروریستی فعال در ترکستان چین را منتشر کرد که جنبش اسلامی ترکستان شرقی، سازمان آزادی‌بخش ترکستان شرقی، کنگره جهانی جوانان اویغور و مرکز اطلاعات ترکستان شرقی را شامل می‌شد (قنبرلو، ۱۳۹۲: ۱۲۸). پکن برای مقابله با معضل تروریسم و اقدامات دهشت‌افکنانه این ناراضیان داخلی، علاوه بر اقدامات امنیتی، از کانال سیاست خارجی نیز وارد اقدام شده و به همکاری‌های منطقه‌ای و بین‌المللی متوسل شده است. پس از وقوع حوادث ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱، با توجه به ملاحظات، نظیر همکاری احتمالی القاعده با اسلام‌گرایان جهادی و جدایی‌طلب چین، ایده همکاری چین با آمریکا برای مبارزه مؤثرتر با تروریسم مطرح شد. «جیانگ زمین» ضمن محکوم‌سازی حوادث تروریستی ۱۱ سپتامبر، به جورج بوش قول داد در جنگ علیه تروریسم با آمریکا همکاری خواهد کرد. در آگوست ۲۰۰۲، دولت بوش جنبش اسلامی ترکستان شرقی را که متهم به ارتباط با القاعده بود، به‌عنوان سازمان تروریستی اعلام و محدودیت‌هایی در برابر فعالیت‌های آن اعمال کرد. با این حال، روند همکاری‌ها در گذر زمان به موانع قابل توجهی برخورد. به دلیل اختلاف در نحوه اجرای استراتژی مبارزه با تروریسم و بروز برخی مسائل مناقشه‌انگیز، از جمله حقوق بشر و قضیه تایوان، همکاری دو طرف محدودتر شد. نحوه برخورد با اعتراض اویغورها یکی از موضوعات مهم اختلاف‌زا بوده است (همان، ۱۳۹۲: ۱۲۸). در حالی که دولت آمریکا ادعا دارد پکن در برخورد با معترضان به استانداردهای حقوق بشری بی‌توجهی کرده و تحت عنوان مبارزه با تروریسم مخالفان خود را قلع و قمع می‌کند، مقامات چین بر این نظرند که استانداردهای آمریکا در مبارزه با تروریسم دوگانه است.

۱-۳-۳. تهدیدات علیه اقتدار بین‌المللی چین

چین در امپراتوری گذشته و هم‌چنین تمدن تاریخی‌اش، همیشه در سطح جهان مطرح بوده است. در گزاره‌های تاریخی اسلام نیز از چین به‌عنوان یک سرزمین دارای آموزه‌یاده شده است. در سده بیستم با آمیزش مارکسیسم انقلابی و باورهای سنتی، اراده نوینی برای خیزش دوباره چین صورت گرفت. این بزرگ‌بینی در گفته دنگ ژیاوپینگ بسیار هویدا بود: «چین هم‌چون هیولای دهشت‌ناکی است که در خواب فرورفته است. هنگامی که بیدار شود، دنیا را به لرزه درخواهد آورد.» (آزاد، ۱۳۷۸: ۲۲۰)

حداقل از اوایل سده بیستم، خواست عمده چینی‌ها برابری سیاسی با دیگر قدرت‌های بزرگ

بوده است. چین احترام و نفوذی را که دیگر قدرت‌های بزرگ جهانی دارد، برای خودش نیز قایل است. چین در منطقه قدرت خودش را قدرت بزرگ و بی‌بدیل می‌داند و در سطح جهانی نیز با آمریکا رقابت دارد. چین حضور آمریکا را در منطقه پیرامونی خود نمی‌تواند به راحتی تحمل کند. آمریکا در زمان اتحاد جماهیر شوروی نیز کوشش کرد که محیط پیرامونی آن را در کنترل خود داشته باشد؛ با این هم در قضیه افغانستان چین هرگز نمی‌خواهد که با رفتن ناگهانی و حساب‌نشده آمریکا، دوباره خلاً قدرت در محیط پیرامونی ایجاد شود و بحران امنیتی جدید شکل بگیرد. چین متوجه است که خلاً قدرت امنیتی در افغانستان باعث شد که گروه طالبان شکل بگیرد و با گروه‌های افراطی منطقه، مانند جنبش اسلامی ترکستان شرقی در چین، ارتباط برقرار کند. چین بر آن است که از نیروهای آمریکا در منطقه حتی الامکان به نفع خودش استفاده کند و حضور آمریکا در منطقه مدیریت شده باشد. واقعیت هم همین است که چین نفوذ خودش را در منطقه پیدا کرده و در سطح جهانی نیز جایگاه شایسته‌اش را کسب کرده است. چین در سیاست خارجی خودش فعلاً از این هراس دارد که نباید طوری رفتار کند که اتوریتت‌اش در سطح بین‌الملل آسیب ببیند.

۱-۴. اصول حاکم بر سیاست خارجی امنیت محور چین

چالش‌هایی که در ابعاد امنیت ملی چین مطرح شدند باعث گردیده که چین در سیاست خارجی خود استراتژی امنیت‌محور را به صورت تأجیدی^۴ مورد توجه قرار بدهد. چین برای گریز از تنش‌های احتمالی همیشه تلاش کرده است که در سطح بین‌الملل تصویر مصالحه‌جو و مسئولیت‌پذیر از خودش نشان دهد. بر همین اساس، چین اصولی را در سیاست خارجی خود طرح کرده است که بر تمام روابط خارجی این کشور حاکمیت دارد. اصول حاکم بر سیاست خارجی چین عبارتند از:

۱-۴-۱. سیاست درهای باز و دیپلماسی توسعه‌محور

دیپلماسی توسعه‌محور چین ریشه در اصلاح‌طلبی‌های دنگ ژیاو پینگ دارد. او به این فکر رسیده بود که جهان به طرف شبکه‌ای شدن و ارتباطات جهانی به پیش می‌رود. از دیگر جانب، ضرورت‌های اقتصادی نیز چین را به سمت مصالحه با قدرت‌های بزرگ تشویق می‌کرد. سران چین به نیکی دریافتند که توسعه اقتصادی جز از طریق ادغام در شبکه اقتصاد جهانی امکان‌پذیر





نیست و سلامت شبکه اقتصاد جهانی نیز مستلزم وجود صلح و ثبات در جهان است. واقعاً هم همین‌گونه است. اقتصاد ملی در دنیای جهانی‌شده اگر به اقتصاد بین‌المللی قفل نخورد، به‌زودی گم می‌شود. چین کارش را خوب بلد است. اصلاحات اقتصادی و سیاست درهای باز چین را متحول ساخت. سیاست خارجی چین به‌تدریج با قدرت‌های امپریالیستی و رقیب چین مارکسیسم صلح‌طلبانه و مداراجو گردید. هم‌اکنون از خط‌مشی انقلابی مائو جز در مباحث آکادمیک و نهادهای آکادمیک دیگر چیزی باقی نمانده است؛ حتی در اماکن دیدنی و مورد توجه جهانگردان و بازدیدکنندگان خارجی تصویری از مائو دیده نمی‌شود. نگارنده به چشم‌دیدهایش در یک نوشته دیگر تحت عنوان «روایتی از سرزمین کنفوسیوس» پرداخته است که در تارنمای فضای اینترنت قابل دریافت است.

در دهه ۱۹۸۰ میلادی، چین علاوه بر آمریکا، باب گفت‌وگو را با اتحاد شوروی نیز گشود و مناسباتش را با جاپان نیز تقویت کرد و پس از جنگ سرد، سیاست مصالحه‌جویانه‌اش را افزایش داد (بهنام، ۱۳۷۸: ۱۷۶).

چین اکنون آن چین مائوئیستی نیست که چین و جهان را برای گسترش آرمان‌های جهان‌گرایانه‌اش بخواهد؛ بلکه چین امروز، جهان سرمایه‌داری را لازم دارد تا از آن برای توسعه اقتصادی و رفاه چین استفاده لازم را ببرد. به همین دلیل، آمریکای توسعه‌یافته و منطقه توسعه‌یافته اقتصادی به نفع چین است و چین هرگز نمی‌خواهد که اقتصاد جهان و قدرت‌های اقتصادی جهان و منطقه به ورشکستگی گرفتار شود. چین آن‌چنان به اقتصاد جهان رسوخ کرده است که هر جایی که آسیب ببیند، به شریان‌های اقتصادی چین در منطقه و جهان نیز آسیب می‌رسد (شاهنده و طاهایی، ۱۳۸۳: ۲۶۷).

۱-۴-۲. مصالحه‌گرایی و تفاهم با کشورهای همسایه

چین تمام تایوان را بخشی از خاک خود می‌داند. با آن که چین و تایوان از دهه ۱۹۹۰ تلاش‌هایی را برای حل این منازعات قدیمی انجام داد؛ ولی تا کنون به نتیجه نرسیده است. چین با هند در مورد منطقه نوار مرزی واقع در کوه‌های هیمالیا اختلافات سرزمینی دارد که حتی در دهه ۱۹۶۰ باعث جنگ نظامی میان این دو کشور شد. این منطقه مورد مناقشه مهم‌ترین راه ارتباطی بین تبت و سین‌کیانگ محسوب می‌شود. یکی از عوامل رابطه چین با پاکستان همین

اختلافات مشترک دو کشور با جانب هند است. «دلایی لاما»، رهبر بوداییان تبت، زندگی‌اش را در هند سپری کرد. چین با بوتان نیز اختلاف مرزی دارد و دو کشور هنوز نتوانسته‌اند مرز خود را مشخص کنند. چین بر جزایر متعدد در سواحل شرقی و جنوبی با کشورهای مختلفی، از جمله جاپان، تایوان، فیلیپین و ویتنام اختلاف دارد. اما در برابر این منازعات، چین همیشه جانب مصالحه را در پیش گرفته است و حتی در برابر تایوان طوری روابط خود را تنظیم کرده است که زمینه برای فعال‌شدن تنش به وجود نیاید. چین هرگونه تنش با کشورهای هم‌مرز خود را به‌عنوان مانع در مسیر توسعه اقتصادی و اقتدار روزافزونش تلقی می‌کند. تحولات منطقه‌ای نیز در اتخاذ چنین سیاستی تأثیر مهم داشته است.

در دوره جنگ سرد، چین برای جلوگیری از نفوذ آمریکا در منطقه کوشش کرد که اختلافات ارضی خود را با همسایگان‌اش به آرامی حل و فصل کند. چین علاوه بر همکاری با سازمان‌های منطقه‌ای که در گذشته ایجاد شده بود، مانند آسه آن، خود نیز در تنظیم و ایجاد برخی از سازمان‌های منطقه‌ای اقدام کرد. سازمان همکاری‌های شانگهای یکی از نمونه‌های موفق این اقدامات می‌باشد. چین از طریق این سازمان هم همکاری‌های منطقه‌ای‌اش را با همسایگان‌ش تقویت می‌کند و هم چهره مقتدر خود را در قطب‌سازی‌های منطقه‌ای به رخ قدرت‌های بزرگ می‌کشانند.

بنیاد اندیشه

۱-۴-۳. ایجاد تعادل و چندجانبه‌گرایی در حوزه بین‌الملل

چین پس از انجام اصلاحات در سیاست داخلی و خارجی‌اش، تلاش کرده است تا در برنامه‌های بین‌المللی که در راستای صلح جهانی و حاکمیت حقوق بین‌الملل ایجاد شده است، نقش و مسئولیت مؤثر را ایفا کند. وساطت در تنش‌های شبه‌جزیره کره، همکاری با سازمان شانگهای، همکاری با رژیم‌های بین‌المللی، حمایت از رژیم منع گسترش هسته‌ای (NPT) و بعد از ۲۰۰۱ همکاری برای مبارزه با تروریسم جهانی، نمونه‌ای از عملکردهای مسئولانه چین در سطح بین‌الملل است. این کشور کوشش می‌کند تا بر جهان این پیام را برساند که این کشور حامی صلح و ثبات در سراسر جهان است و به اصول و قواعد بین‌المللی، به‌خصوص در بخش امنیت بین‌الملل و تجارت آزاد، متعهد و همکار است. دولت چین در عرصه روابط بین‌الملل به یک نحوی می‌خواهد سیاست چندجانبه‌گرایی را تقویت کند. همکاری چین با روسیه و ایجاد سازمان همکاری‌های شانگهای در اصل برای همین هدف صورت گرفته است. چین و روسیه با





تمام مشکلات، هم‌اکنون نزدیک شده‌اند و در قضایای عراق، بحران هسته‌ای کره شمالی و ایران دقیقاً چین و روسیه کوشش کرده‌اند تا سیاست چندجانبه‌گرایی را بر آمریکا بقبولانند (واعظی، ۱۳۸۹: ۱۷۷).

۲. نقش فاکتورهای اقتصادی در سیاست خارجی چین

۲-۱. سیر تحول در سیاست اقتصادی چین مدرن

در سال ۱۹۷۹، با رهبری دنگ ژیاوپینگ، اصلاحات تدریجی در ساختار سیاست‌های اقتصادی چین به وجود آمد. او در سال ۱۹۹۲، رسماً اعلام کرد که اقتصاد آزاد با آرمان‌های سوسیالیسم در تضاد نیست و در نهمین کنگره ملی خلق چین در سال ۱۹۹۳، بند تحول نظام اقتصادی در قانون اساسی چین ایجاد شد. بر اساس این پالیسی، در درجه اول روابط اقتصادی با کشورهای همسایه و سپس با سراسر جهان مورد توجه حکومت چین قرار گرفت. چین برای عملی‌ساختن استراتژی توسعه‌محورش بر اصلاحات نظام اقتصادی و نهادهای داخلی چین دقت کرد و همزمان به سیاست درهای باز برای استفاده از منابع مالی و امکانات کشورهای دیگر تلاش کرد. دنگ برخلاف مائو که خود را در درون ایده‌های انتزاعی‌اش محاصر کرده بود، به دنیای آزاد چشم دوخت و تمام توجهش را به منابع دنیای خارج از چین دوخت (معصومی‌فر، ۱۳۸۴: ۲۰۱). او در سال‌های آخر دهه هفتاد میلادی از موضع جهان سومی چین فاصله گرفت و با شرکای اقتصادی جهان اول و قدرت‌های بزرگ جهانی، مانند آمریکا، وارد ارتباط شد. دنگ مدل توسعه چین را از ثروت به قدرت دانست، نه از فرهنگ به اقتصاد و برای رسیدن به این هدف، دنگ مراحل سه‌گانه اقتصادی را طراحی کرد. در مرحله اول چین از سال ۱۹۸۰ تا ۱۹۹۰، دو برابر کردن تولید ناخالص داخلی و حل مشکل خوراک و پوشاک را در اولویت قرار داد. از ۱۹۹۰ تا ۲۰۰۰، درآمد سرانه از ۸۰۰ به ۱۰۰۰ دلار اولویت داده شد. از ۲۰۰۰ تا ۲۰۵۰، کسب استانداردهای توسعه‌یافتگی در مقیاس جهانی به‌عنوان چشم‌انداز توسعه در نظر گرفته شد (شریعتی‌نیا، ۱۳۸۳: ۶۶۵). چین برای تأمین منابع انرژی و مواد خام به سرمایه‌گذاری در کشورهای دیگر نیازمند است. قاره آفریقا به دلیل داشتن ذخایر عظیم معدن، انرژی و موقعیت ژئوپلیتیک از اهمیت خاصی برای چین برخوردار است. چین در سال ۲۰۰۰، مجمعی تحت عنوان «مجمع همکاری چین و آفریقا» تشکیل داد. آمریکای لاتین نیز همین اهمیت را برای چین

دارد (عباسی و قیاسی، ۱۳۹۱: ۳۳۱).

نسل جدید رهبران چین با انجام اصلاحات اقتصادی، عملاً اقتصاد چین را به سوی نظام بازار سوق داده‌اند. اقتصاد چین امروز یک اقتصاد بازار بر مبنای مالکیت خصوصی است؛ با این هم دولت هنوز بر بخش‌های استراتژیک زیربنایی اقتصاد هم چون تولید انرژی و صنایع سنگین مسلط است؛ اما سرمایه‌گذاری خصوصی به سرعت در حال افزایش است. از هنگام آغاز آزادسازی اقتصادی در سال ۱۹۷۸، چین یکی از بالاترین رشدهای اقتصادی را در دنیا داشته است.

دولت چین در راستای سیاست اقتصادی‌اش در سطح منطقه و بین‌الملل مؤثر درخشیده است و طرح‌های بلندپروازانه‌ای را در پیش رو دارد. کمربند اقتصادی جاده ابریشم که به نام یک کمربند و یک جاده شهرت یافته، یکی از همین طرح‌های بلندپروازانه است که با محوریت و مدیریت سکتور دولتی دنبال می‌شود. با نگاه وسیع‌تر، دولت محوری را می‌توان یکی از کلیدی‌ترین شاخص‌های توسعه در شرق آسیا عنوان کرد. تجربه جاپان، کره جنوبی، تایوان و شماری از کشورهای دیگر در جنوب و شرق آسیا می‌رساند که طراحی‌ها و برنامه‌های دولت توسعه‌گرا، نقش مؤثری در روند توسعه آنان داشته است. با این نگاه می‌توان الگوی توسعه در این منطقه را دولت‌محور خواند. دولت اقتدارگرا و سیستم تک‌حزبی، نقش دولت چین را در مدیریت و ایجاد روندهای کلان بسیار پررنگ کرده است. پس از انقلاب چین، این کشور تا کنون تنها بازیگر حاکم در اقتصاد سیاسی چین مطرح بوده است. در چین یک سنتی شکل گرفته است که هر رئیس‌جمهور این کشور یک چشم‌انداز کلان برای غلبه بر چالش‌های اقتصادی چین و تسریع در روند توسعه اقتصادی چین در سطح منطقه‌ای و جهانی ترسیم می‌کنند و می‌کوشند که آن را اجرایی کنند. «شی جین پینگ» در تداوم همین سنت، ایده رؤیای چین را مطرح کرده است. چین در حوزه اقتصادی خود در سال ۲۰۱۴، سندی را منتشر کرد که روند تحول در تجارت خارجی و ایجاد تحول در آن را مورد بررسی قرار داد. در این سند، عدم توازن و عدم انسجام و ناپایداری از ضعف‌های مهم تجارت خارجی چین محسوب شده است. (State Council, 2014, China's Foreign Trade)

در سال ۲۰۱۵، سند دیگری از جانب دولت چین منتشر شد که ساخت چین ۲۰۲۵ نام دارد.^۱ این سند بیانگر استراتژی کلان صنعتی چین تا سال ۲۰۲۵ است. در این سند، سیاست صنعتی

1. made in china 2025.

چین تا سال ۲۰۲۵ به تولید ابتکارمحور و خلاق، تأکید بر کیفیت به جای کمیت، بهینه‌سازی ساختار صنعتی چین، دستیابی به توسعه سبز (پایدار) و ارتقای سرمایه انسانی به‌عنوان اصول کلان سیاست جدید صنعتی چین تأکید شده‌اند. تمام این محورها با رویکرد بین‌المللی شدن شرکت‌های چینی در نظر گرفته شده است. (State Council, 2015, China to invest big in) ('Made in China 2025' strategy)

تمام این تلاش‌ها بر این است که چین در هرم بالای زنجیره جهانی ارزش قرار بگیرد و ارزش افزوده بیشتری نصیب شرکت‌های چینی و اقتصاد این کشور شود. مهم‌ترین سند دیگر چین برای توسعه اقتصادی و چشم‌انداز کلان اقتصادی چین، ساخت کمربندی اقتصادی جاده ابریشم تحت عنوان یک کمربند و یک راه است که در سال ۲۰۱۵ از سوی شورای دولتی چین منتشر شد. این طرح کلان در سال ۲۰۱۳ از سوی شی جین پینگ در سفر به قزاقستان مطرح شد. تقویت ارتباطات میان کشورهای مسیر جاده ابریشم، ایجاد ارتباطات ترانزیتی در یک کریدور بزرگ میان آسیا، اروپا، آمریکا و آفریقا، ایجاد تسهیلات تجاری میان کشورهای مسیر این خط و سرانجام تقویت پیوندهای مردم با مردم در مسیر این شبکه بزرگ، برخی از اهداف کلان این طرح بیان شده است (https://www.fmprc.gov.cn/mfa_eng).

از آن زمان تا کنون تمام تلاش و فعالیت‌های دولت و شرکت‌های چینی در راستای همین طرح صورت می‌گیرد. نهادهای دولتی و دانشگاهی چین بر تدوین برنامه عملیاتی این طرح متمرکز شده‌اند. در قالب این پیوندها که در سند یک کمربند- یک راه آمده است، اقتصاد چین با اقتصاد کشورهای عضو پیوندهای ساختاری پیدا می‌کند (شریعتی نیا، ۱۳۹۵: ۱۲). کشورهای که بر اساس یک نظم بنیادین مدیریت می‌شود، همه‌چیز به‌صورت اساسی سر جایش قرار دارد و آن‌چنان با قوت به پیش برده می‌شود که گاهی احساس می‌شود همین یک چیز هدف اصلی برای همه‌چیز است. وقتی که به تلاش و اقدامات اقتصادی چین در عرصه منطقه و بین‌الملل خوب دقت کنیم، فکر می‌کنیم که یگانه اصل و استراتژی واحد در سیاست خارجی چین همین اصل اقتصادی است و چین در سیاست خارجی‌اش فقط یک ستاره رهنما دارد که همان توسعه و زنجیره اقتصادی در سطح منطقه و بین‌الملل است؛ حال آن که در مبحث اول آورده شد که چین در کنار استراتژی اقتصادمحور، استراتژی امنیت‌محور را نیز در سیاست خارجی خود یک اصل بنیادی می‌داند. اهمیت و نقش طرح‌ها و تلاش‌های اقتصادی چین و تأثیر آن را بر سیاست



خارجی چین در ادامه بحث پی می‌گیریم.

۲-۲. نقش اقتصاد در سیاست خارجی چین

فرایند جهانی شدن و به‌ویژه جهانی شدن اقتصاد باعث شده که کشورها به مؤلفه‌های اقتصادی توجه جدی داشته باشند. به رغم اختلاف نظرها که درباره نوع و میزان تأثیرات جهانی شدن وجود دارد، جهانی شدن اقتصاد واقعیتی غیر قابل انکار است. امروزه، اقتصاد جهانی در حال تبدیل شدن به یک واحد همگراست. دیپلماسی به‌منزله یکی از ابزارهای مهم سیاست خارجی نیز از این تحول بی‌تأثیر نمانده است. از عمده‌ترین این تأثیرات افزایش اهمیت مؤلفه‌های اقتصادی در دیپلماسی و تقویت دیپلماسی اقتصادی به جای دیپلماسی سنتی است. دیپلماسی سنتی پیش‌تر مبتنی بر مؤلفه‌های امنیتی و سیاسی است.

مفهوم دیپلماسی اقتصادی در دوران پس از جنگ سرد و گسترش فرایند جهانی شدن مطرح شده و امروز به‌عنوان یکی از ابزارهای نوین و کارآمد در فضای بین‌الملل در برابر دیپلماسی سنتی قرار گرفته است (شفایی، ایمانی و باقری، ۱۳۹۵: ۴۳). کشورهایی که رویکرد توسعه‌گرا دارند، تلاش می‌کنند که در سیاست خارجی خود از دیپلماسی اقتصادی کار بگیرند. دیپلماسی اقتصادی منافع اقتصادی دولت را در سطح بین‌الملل گسترش و قدرت تصمیم‌گیری او را افزایش می‌دهد.

بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۴

قدرت همیشه در نحوه ارتباط نقش مؤثر دارد. چین قدرت و اتوریته را بیش‌تر تولید ثروت و فعالیت اقتصادی می‌داند و بر این اساس اهداف سیاست خارجی خود را دنبال می‌کند. این در حالی است که در کشورهای جهان سوم، قدرت بیش‌تر در توانایی برای حفظ تمامیت ارضی و سرزمینی تعریف می‌شود که مرحله نازل قدرت می‌باشد.

چین به هدف تبدیل شدن به یک قدرت جهانی، پس از رهبری مائو، ظهورش را با محوریت قدرت اقتصادی آغاز کرد. افزایش قدرت اقتصادی چین باعث شده است که جهان این کشور را جدی بگیرد و در تصمیم‌گیری‌ها به آن امتیاز بدهد. قدرت در گذشته بیش‌تر به معنای قدرت نظامی و بروکراتیک دولت تفسیر می‌شد؛ ولی امروز قدرت بیش‌تر به مفهوم آفرینندگی شناخته می‌شود؛ واقعیت هم همین است. تولید، تجلی واقعی قدرت است. قدرت علمی نیز همین‌گونه است. دانشی که قدرت آفرینش نداشته باشد، نمی‌تواند تبدیل به قدرت شود.



دنگ ژیاو پینگ که زندانی زمان مائو بود، پس از مرگ وی به قدرت رسید و تعاریف جدیدی از قدرت، ثروت و مدیریت ارائه داد و مبنای قدرت را در رشد و توسعه اقتصادی دانست. در زمان مائو قدرت چین تنها به چرخه بسته اندیشه و اطلاعات گره خورده بود. دنگ این قفل را شکست. تئوری دنگ در چین این تحول فکری را به وجود آورد که تا زمانی که قدرت از هیجان به رقم تبدیل نشود، کشورها رشد نمی‌کنند (سریع‌القلم، ۱۳۹۰: ۶۲). جایگاه و قدرت اقتصادی چین در جهان باعث شده است که هم‌اکنون در نظام بین‌الملل هیچ موضوعی وجود ندارد که بدون مشورت و هماهنگی با چین حل و فصل شود. چین روابط خارجی خود را به گونه‌ای مدیریت کرده است تا در اصل به رشد داخلی خود تمرکز کند. سیاست خارجی، تجلی بیرونی سیاست داخلی یک کشور است. افزایش قدرت اقتصادی چین، زمینه‌ساز قدرت سیاسی و اوج بلندپروازی‌های اقتصادی چین در عرصه بین‌الملل شده است (سریع‌القلم، ۱۳۹۰: ۶۳). اوج بلندپروازی اقتصادی چین در عرصه بین‌المللی را می‌توان در هجدهمین کنگره حزب کمونیست چین در سال ۲۰۱۲ مشاهده کرد. شی جین پینگ، دبیرکل حزب کمونیست و رئیس‌جمهور چین، در این کنگره ایده «رؤیای چینی» را مطرح کرد.

ایده رؤیای چینی به‌عنوان محور اصلی بحث‌ها در روابط اقتصادی چین با سایر کشورها مورد توجه سیاست‌گران چین می‌باشد. بازخیزش عظیم ملت چین درونمایه اصلی این رؤیا است. چشم‌انداز این رؤیا دوصد سال را دربرمی‌گیرد که در ظرف این مرحله زمانی چین باید از لحاظ قدرت سیاسی و اقتصادی قوی؛ از لحاظ فرهنگی متمدن؛ از لحاظ روابط اجتماعی همگون و از لحاظ جغرافیایی باید زیبا باشد. چین قوی، متمدن، همگون و زیبا رؤیای اصلی دولت چین است. بر اساس رؤیای شی جین پینگ، تا سال ۲۰۲۱، مقارن با صدمین سالگرد تأسیس حزب کمونیست چین، این کشور باید تبدیل به یک جامعه مرفه و تا سال ۲۰۴۹، مصادف با صدمین سالگرد تأسیس جمهوری خلق چین، این کشور باید کاملاً توسعه‌یافته شود (Xi Jinping's Chinese Dream, Robert Kuhn, June 4, 2013).

مفهوم رؤیای چینی را می‌توان به ایده جامعه همگون و جهان همگون از جانب چین در نظر گرفت. همگونی به یک عنوان یک اصل در سیاست جهانی، خواسته اصلی چین است که بیش‌تر به مفهوم همه‌جانبه‌گرایی در نظام بین‌المللی وارد ادبیات روابط بین‌الملل شده است. مجموعه این مفاهیم و ایده‌ها به‌عنوان محور اصلی در سیاست خارجی چین، برخی الزامات و اصولی را



برای دستگاه دیپلماسی این کشور به وجود آورده است که به آن می‌پردازیم.

۲-۳. اصول حاکم بر دیپلماسی اقتصادی چین

در دنیای سیاست، سیاست‌گران بیش از هر چیزی باید به الزامات بازی توجه داشته باشند. بی‌توجهی به تناسب میان اهداف، رفتارها و سیاست، موجب ناکامی در بازی سیاسی می‌شود. چین در راستای دیپلماسی اقتصادی‌اش با منطقه و جهان اصولی را به‌عنوان شاخص در نظر گرفته است که از آن به‌عنوان الزامات دیپلماسی اقتصادی چین می‌توانیم نام ببریم. توجه به هنجارهای بین‌المللی و ضرورت تعامل با اقتصاد جهانی برای تحقق توسعه، پرهیز از رویکرد تقابلی و دشمن‌آفرینی، همکاری در ایجاد و هدایت فرایندهای منطقه‌ای، ارائه تعریف جمعی از خود در محیط بین‌الملل و کانونی کردن مجموعه‌های منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای در پیگیری و تعقیب اهداف ملی، از جمله اصول حاکم بر دیپلماسی اقتصادی چین می‌باشند (شفایی، ایمانی و باقری، ۱۳۹۵: ۴۶).

تقویت مناسبات پایدار با کشورها، به‌خصوص کشورهای همسایه، توسعه و ارتقای سطح همکاری با کشورهای در حال توسعه و پیگیری حل و فصل مشکلات در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی، بخشی از اصول حاکم بر سیاست خارجی چین پس از سال ۲۰۰۹ می‌باشند. چین در تلاش است تا برای رسیدن به توسعه اقتصادی و سرمایه‌گذاری در کشورهای منطقه، یک محیطی صلح‌آمیز و امن را در سطح منطقه فراهم کند. به همین هدف است که چین هیچ‌گاه علاقه نشان نداد که به سازمان‌های نظامی منطقه عضویت بگیرد. اما از حضور در سازمان‌های اقتصادی و مؤثر، چه در سطح منطقه‌ای و چه جهانی، همیشه ابراز علاقه‌مندی کرده است (معصومی‌فر، ۱۳۸۴: ۲۲۴). چین علاوه بر عضویت در سازمان‌های منطقه‌ای، مانند اپک و شانگهای، علاقه دارد با سایر سازمان‌های منطقه‌ای نیز ارتباط نزدیک داشته باشد و از پتانسیل‌های آن استفاده کند. این کشور با سازمان‌های منطقه‌ای، مثل اتحادیه اروپا، آسه‌آن، اتحادیه آفریقا و شورای همکاری خلیج فارس، نیز وارد تعامل فعال شده است. در دسامبر ۲۰۰۱، چین پس از چهارده سال مذاکره به عضویت رسمی سازمان تجارت جهانی درآمد. همکاری با سازمان‌های اقتصادی بین‌المللی و منطقه‌ای، زمینه توسعه اقتصادی هرچه بیشتر چین را در راستای تبدیل شدن این کشور به قدرت برتر اقتصادی فراهم خواهد کرد.



چین برای حضور مسالمت‌آمیز در کشورهای منطقه، راهبرد «همسایه خوب» را در پیش گرفته است و تلاش می‌کند که برای حل و فصل منازعات منطقه‌ای در کشورهای منطقه نقش یک همسایه خوب را داشته باشد. حضور چین در پرونده گفت‌وگوهای صلح افغانستان هم تا کنون با همین راهبرد تجلی یافته است. علاوه بر کشورهای همسایه، روابط چین با کشورهای در حال توسعه عمدتاً ماهیت اقتصادی دارد. دسترسی به بازار و منابع، به‌خصوص منابع انرژی، بیش‌تر چین را به این امر تشویق می‌کند. یافتن بازارهای بکر و متنوع از مهم‌ترین کارکردهای دیپلماسی اقتصادی چین در کشورهای جهان سوم است. دولت چین در سال ۲۰۰۴ اجلاس بزرگی با عنوان «دیپلماسی اقتصادی؛ به سوی کشورهای در حال توسعه» برگزار کرد. در این اجلاس برنامه‌های همکاری برای گسترش همکاری‌های سیاسی و اقتصادی با کشورهای در حال توسعه تعیین شد (شفایی، ایمانی و باقری، ۱۳۹۵: ۵۳). یکی از جذابیت‌های چین برای بسیاری از کشورهای در حال توسعه، تفکیک بین حوزه اقتصادی و سیاسی و عدم لحاظ ملاک‌ها و معیاری‌های سیاسی در مبادلات و مناسبات اقتصادی است.

۲-۴. ساختار تصمیم‌گیری در دیپلماسی اقتصادی چین

در ساختار حکومتی چین، کنگره ملی خلق چین و قوه مجریه این کشور نقش عمده در پالیسی و تصمیم‌های سیاست خارجی این کشور دارد؛ اما واضح است که نقش قوه مجریه در این بخش بیش‌تر برجسته و تأثیرگذار است. کنگره ملی خلق چین به‌عنوان عالی‌رتبه‌ترین ارگان دولتی عملاً نقش خود را به‌صورت غیر مستقیم در تصمیمات راجع به سیاست خارجی چین ایفا می‌کند. به اساس حکم ماده ۶۲ قانون اساسی چین^۱، کنگره ملی خلق چین صلاحیت‌گزينش

1. The Constitution law of People's Republic of China; Article 62 [Functions and Powers] The National People's Congress exercises the following functions and powers: 1. to amend the Constitution; 2. to supervise the enforcement of the Constitution; 3. to enact and amend basic statutes concerning criminal offenses, civil affairs, the state organs, and other matters; 4. to elect the President and the Vice President of the People's Republic of China; 5. to decide on the choice of the Premier of the State Council upon nomination by the President of the People's Republic of China, and to decide on the choice of the Vice Premiers, State Councillors,

Ministers in charge of ministries or commissions, and the Auditor General and the Secretary General of the State Council upon nomination by the Premier; 6. to elect the Chairman of the Central Military Commission and, upon nomination by the Chairman, to decide on the choice of all the others on the Central Military Commission; 7. to elect the President of the Supreme People's Court; 8. to elect the Procurator General of the Supreme People's Procuratorate; 9. to examine and approve the plan for national economic and social development and the report on its implementation; 10. to examine and



رئیس جمهور و معاونان وی، نخست‌وزیر و معاونان و وزرای کابینه، انتخاب رئیس کمیسیون مرکزی و تصمیم‌گیری در خصوص جنگ و صلح را دارد و این صلاحیت خود به خود نقش کنگره را در سیاست خارجی چین تأثیرگذار می‌سازد. کمیته دائمی کنگره ملی خلق چین نیز بر اساس ماده ۶۵ و ۶۷ قانون اساسی چین، صلاحیت فراخواندن نمایندگان‌های خارجی از کشور، تصمیم‌گیری در مورد ابطال معاهدات و تصمیم‌گیری در خصوص اعلام جنگ را دارد.^۱

کابینه جمهوری خلق چین، بر اساس بند ۹ ماده ۸۹ قانون اساسی، حق و صلاحیت فعالیت و تصمیم‌گیری در سیاست خارجی کشور را دارد که به صورت اداری از طریق وزارت خارجه کشور اعمال و پیگیری می‌شود.^۲

وزارت خارجه در اصل نهاد رسمی دیپلماسی یک کشور است؛ ولی در دیپلماسی اقتصادمحور چین این گونه نیست. گروه راهبر امور خارجه^۳ چین، مسئول تدوین سیاست خارجی رسمی چین است. این مجموعه یک نهاد فراوزارتخانه‌ای است که از جانب حزب کمونیست چین نظارت همه‌جانبه را بر امور خارجه چین اعمال می‌کند. در کشورهای اقتدارگرایی مانند چین و ایران، نهادهای فراوزارتخانه‌ای یک چیز مرسوم است. رئیس جمهور چین به‌عنوان دبیر کل حزب کمونیست، رئیس این گروه و معاون رئیس جمهور به‌عنوان معاون این گروه می‌باشد که هفت مقام عالی‌رتبه دیگر به‌شمول وزیر تجارت و وزیر دفاع، اعضای اصلی این گروه هستند. برای پیشبرد استراتژی سیاست خارجی اقتصادمحور چین، یک اداره به نام اداره کل امور اقتصادی بین‌المللی چین در وزارت خارجه این کشور تأسیس شده است. ارگان‌های حکومتی چین مکلف‌اند که پالیسی‌های اقتصادی خود را در سطح منطقه و بین‌المللی با این اداره هماهنگ کنند. کار تحقیقاتی در مورد وضع مالی و اقتصادی بین‌المللی و منطقه‌ای برخی از وظیفه این اداره

approve the state budget and the report on its implementation; 11. to alter or annul inappropriate decisions of the Standing Committee of the National People's Congress; 12. to approve the establishment of provinces, autonomous regions, and municipalities directly under the Central Government; 13. to decide on the establishment of special administrative regions and the systems to be instituted there; 14. to decide on questions of war and peace; and 15. to exercise such other functions and powers as the highest organ of state power should exercise.

۱. به مواد ۶۵ و ۶۷ قانون اساسی چین مراجعه شود. چون متن این دو مواد در پاراگراف‌های خیلی طولانی تنظیم شده است، از آوردن اصل متن در این جا خودداری شد. تنها متن ماده ۶۷ این قانون اساسی در زبان انگلیسی ۵۵۱ کلمه می‌باشد (http://www.npc.gov.cn/englishnpc/Constitution/node_2825.htm)

2. The Constitution law of People's Republic of China, article 89, principle 9: 9. to conduct foreign affairs and conclude treaties and agreements with foreign states.

3. (FALSG) Foreign Affairs Leading Small Grop.



است. این مکانیزم تصمیم‌گیری در دستگاه دیپلماسی چین می‌رساند که دولت چین طرح رؤیای چینی را در چشم‌انداز بین‌المللی با تمام درایت و توانایی دنبال می‌کند و دیپلماسی اقتصادمحور را به‌عنوان بخش مهمی از چشم‌انداز توسعه خود در سطح جهانی می‌داند. (Foreign Economic Policy-Making in China, Strategic Analysis, July 2005)

اما این هرگز به این معنا نیست که دستگاه دیپلماسی چین بنیادهای امنیتی را تحت شعاع بنیادهای اقتصادی قرار داده است. می‌توان گفت که برخی از کشورها به دلیل مشکلات و شرایطی که دارد، بنیادهای امنیتی را محور اصلی دیپلماسی خود قرار می‌دهند؛ ولی کشورهای قدرتمندی مانند چین در حالی قرار دارد که امنیت و اقتصاد را هماهنگ به پیش می‌برد و در پیوستاری قرار دارد که یک سر آن توسعه‌گرایی و سر دیگر آن امنیت‌محوری است.

۳. نقش امنیت و اقتصاد در سیاست خارجی چین در قبال افغانستان

۳-۱. پیشینه روابط سیاسی چین و افغانستان

برقراری روابط رسمی دیپلماتیک بین دو کشور به سال ۱۹۵۵ برمی‌گردد. افغانستان از جمله نخستین کشورهایی است که رژیم کمونیستی «مائو تسه تونگ» را به رسمیت شناخت. در جریان جنگ سرد و قبل از مداخله شوروی در افغانستان، پکن تلاش کرد روابط دیپلماتیک و اقتصادی خود را با افغانستان بهبود ببخشد؛ با این هم، رابطه این دو کشور آن‌چنان که باید گسترش نیافت. چین با افغانستان دارای مرز مشترک کم‌تر از صد کیلومتر می‌باشد و از لحاظ اجتماعی هیچ رابطه قومی و اتنیکی با افغانستان ندارد و علی‌رغم روابط تاریخی- فرهنگی میان دو کشور، گویش با زبان چینی در افغانستان وجود ندارد.

پس از برقراری روابط دیپلماتیک میان چین و افغانستان، سطح روابط میان این دو کشور تنها در زمینه‌های فرهنگی، اقتصادی و سیاسی وجود داشت. در سال ۱۹۶۵، تفاهم‌نامه مرزی میان چین و افغانستان به امضا رسید که به‌صورت غیر مستقیم یک نوع گفت‌وگوهای امنیتی سرحدی میان این دو کشور بود. چین پیش از این روابط دفاعی و امنیتی با دولت افغانستان نداشت. کشور چین برای نخستین‌بار، در سال ۱۹۷۹، کمک‌های نظامی را به مجاهدین در افغانستان آغاز کرد. نگرانی‌های چین از نفوذ مسکو در افغانستان سبب شده بود تا به چنین عملی دست بزنند. پس از



خروج شوروی از افغانستان، چین با آن که نگرانی‌های بیش‌تر امنیتی را از مرز افغانستان احساس می‌کرد؛ ولی عملاً هیچ یک از طرف‌های درگیر را در افغانستان کمک نکرد و پس از سقوط مجاهدین، چین حکومت طالبان را به رسمیت شناخت (<http://www.bbc.com/2010/03>).

تنها پس از حادثه یازدهم سپتامبر، وضع تغییر یافت و چین حاضر شد افغانستان را در بخش‌های امنیتی نیز همکاری کند؛ با این‌همه چین حتی در قالب نیروهای آیساف هم به افغانستان نیروی نظام نفرستاد.

بعد از سقوط طالبان، رابطه دیپلماتیک میان دولت افغانستان و چین از سر گرفته شد و افغانستان با حضور نیروهای آیساف و ناتو در افغانستان رضایت نشان داد؛ هرچند که دولت چین هیچ نیروی نظامی در قالب نیروهای آیساف در افغانستان اعزام نکرد. پس از سقوط طالبان و تأسیس نظام جدید در افغانستان، سطح همکاری‌ها و دید و بازدیدهای سیاسی میان دو کشور تا سال‌های بعدی خیلی محدود و در میزان پایین باقی ماند. چین و افغانستان در زمان ریاست جمهوری حامد کرزی تلاش کرد که روابط امنیتی دو کشور را بر اساس یک مکانیزم مشخص و مؤثر به پیش ببرد. بر همین اساس، حامد کرزی و هو جین تائو، رئیس‌جمهور چین، نوزدهم جوزای ۱۳۹۱، در حاشیه دوازدهمین نشست سران کشورهای عضو سازمان همکاری‌های

شانگهای، اعلامیه مشترک استراتژیک امضا کردند **بیان اندیشه**

رئیس‌ان جمهوری افغانستان و چین با امضای این اعلامیه استراتژیک، بر گسترش همکاری‌های سیاسی و امنیتی میان دو کشور تأکید کردند (<https://8am.af/j8am/index.php?option=com>)

روابط امنیتی و پیوندهای دیپلماتیک و اقتصادی دو کشور پس از سفر رئیس‌جمهور غنی در ماه اکتوبر سال ۲۰۱۴ به چین بیش‌تر شد. در جریان این دیدار رسمی، چین تعهد کرد که کمک ۳۲۹ میلیارد یوان چینی را به افغانستان تقدیم کند.

در دو سال گذشته چین از طریق ایالت سین‌کیانگ بیش‌ترین رابطه فرهنگی و سیاسی را با افغانستان برقرار کرده است. ایالت سین‌کیانگ در ادبیات تاریخی افغانستان به سرزمین ترکستان شرقی یاد شده است. در سفرهای مقامات عالی‌رتبه افغانستان به ایالت سین‌کیانگ، زمینه‌های نسبتاً مناسب برای روابط تجاری میان افغانستان و سین‌کیانگ فراهم شده است.

با این‌نگاه گذرا به پیشینه روابط خارجی چین و افغانستان بازهم این سؤال اساسی باقی است





که چه عواملی بر نحوه تنظیم سیاست خارجی چین در قبال افغانستان بیش تر تأثیرگذار است؟ در مطابقت با اصل چارچوپ این نوشته، به اهمیت و نقش امنیت و اقتصاد در سیاست خارجی چین در قبال افغانستان می پردازیم.

۲-۳. نقش فاکتورهای امنیتی در سیاست خارجی چین در قبال افغانستان

نگارنده معتقد است که اگر از بعد امنیتی به رابطه چین و افغانستان دقت شود، برای پالیسی سازان دولت چین یک چیز به عنوان معیار برای همه چیز در نظر گرفته می شود که عبارت است از چگونگی جلوگیری از ایجاد یک لانه امن برای بنیادگرایان مسلمانان اوغور در مرز میان افغانستان و چین. چین برای مبارزه با جدایی طلبان اوغور سالها است که از طریق خشونت غیر مستقیم استفاده کرده است. یکی از دلایل رضایت خاطر چین به حضور نیروهای ناتو در افغانستان و عدم اعزام نیروهای نظامی چین در قالب آیساف به افغانستان نیز ریشه در همین پالیسی دارد. اما اینک که نیروهای خارجی دارد کم کم از افغانستان بیرون می روند، چین باید حساب کارش را بکند. چین ناگزیر است که همکاری های امنیتی خود را فقط با دولت افغانستان جهت مهار کردن دهشت افکنان اوغور در مرز افغانستان و چین افزایش بدهد؛ در غیر این صورت مجبور است که به طالبان به عنوان پشتیبان بنیادگرایان اوغور باج بدهد و یا با پاکستان وارد یک تعامل تاکتیکی شود که هیچ کدام نمی تواند نگرانی های چین را در بلندمدت حل کند. بهترین گزینه برای حل این موضوع، حمایت و تقویت یک دولت پایدار در افغانستان است. به نظر می رسد که پالیسی سازان چین نیز روی همین گزینه اخیر عطف توجه کرده اند و در سال های پسین تلاش نموده تلاش های امنیتی خود را روی همین محور متمرکز کنند.

در دیدار اشرف غنی در سال ۲۰۱۴ از چین، شی جینگ پینگ، رئیس جمهور چین، مبارزه بر ضد حرکت اسلامی ترکستان شرقی را به عنوان نگرانی اصلی چین مطرح و از افغانستان درخواست همکاری کرد. در راستای همین همکاری ها، افغانستان ۱۵ تروریست اوغور را که بازداشت کرده بود، در ماه فبروری سال ۲۰۱۵ به چین سپرد. افغانستان خواست چین را بیش تر تشویق کرده باشد که روی پاکستان فشار بیاورد تا طالبان را به میز مذاکره حاضر کند. در سفر محمداشرف غنی، رئیس جمهوری افغانستان به کشور چین، دو طرف چهار توافق نامه در زمینه همکاری های سیاسی و اقتصادی امضا کردند.

این توافق‌نامه‌ها شامل برداشتن شرط ویزای ورود برای گذرنامه‌های سیاسی دو کشور، ارائه خدمات بشردوستانه از سوی چین به افغانستان، گسترش همکاری‌های فنی و اقتصادی و گسترش روابط میان اتاق‌های تجارت افغانستان و فدراسیون صنعت و تجارت چین می‌شد و گسترش همکاری‌های امنیتی، به‌ویژه در زمینه مبارزه علیه تروریسم، مواد مخدر و جرایم سازمان یافته از موضوعات مهم و استراتژیک این سفر بود (www.bbc.com/persian/afghanistan/2014/10).

پس از آن، رفت و آمدهای مقامات امنیتی دو کشور افزایش یافت و موضوعات امنیتی بیش‌تر مورد بحث قرار گرفت. در ماه نوامبر سال ۲۰۱۴، «جیو شینج کن»، وزیر امنیت عمومی چین، در رأس یک هیأت بلندپایه از افغانستان دیدار کرد و در سفر نورالحق علومی، وزیر داخله وقت افغانستان، در ۱۷ ماه می سال ۲۰۱۵ به چین، مقام‌های چینی به همکاری‌های امنیتی میان افغانستان و چین تأکید کردند و پس از رایزنی‌ها، سرانجام، در ماه اکتوبر سال ۲۰۱۵، همکاری‌های دفاعی میان این دو کشور به امضا رسید. جنرال «فنگ فینگویی»، از اعضای ارشد کمیسیون مرکزی نظامی چین، در ۲۹ فبروری سال ۲۰۱۶، از کابل دیدار کرد و برای نخستین‌بار در تاریخ دوجانبه افغانستان و چین، چین توافق کرد تا مبلغ ۴۸۰ میلیون یوان چینی که معادل ۷۳ میلیون دلار امریکایی می‌شود را به نیروهای امنیتی افغانستان کمک کند.

حنیف اتمر، مشاور امنیت ملی افغانستان، نیز در ۱۷ ماه اپریل ۲۰۱۶ به چین رفت. جنرال فنگ، در دیدار با حنیف اتمر تعهد کرد تا روابط امنیتی عمیق‌تری با افغانستان داشته باشد (خلیل، ۲۰۱۶، <https://thediplomat.com>).

از سال ۲۰۱۷ به بعد، چین علاقه نشان داد که در بخش امنیتی عملاً با افغانستان وارد همکاری نظامی و امنیتی شود. به همین سبب بود که چین درخواست کرد که یک واحد نظامی کوهستانی در ولایت بدخشان هم‌مرز با چین ایجاد شود. چین متعهد شده است که هزینه لجیستیک آن را پرداخت کند و در بخش اطلاعاتی و امنیتی نیز همکاری همه‌جانبه کند. این موضوع در سفر محمدحنیف اتمر، مشاور امنیت ملی افغانستان، از چین نیز مورد پیگیری قرار گرفت. در این سفر (۲ ثور ۱۳۹۷)، آقای اتمر ایجاد یک واحد نظامی مرزی را برای جلوگیری فعالیت‌های «تروریستی» در مناطق کوهستانی مهم خوانده بود و از مقام‌های چینی خواستار تجهیز و حمایت از آن شده بود. «لی زوجینگ»، رئیس ستاد مشترک ارتش چین، در دیدار با حنیف اتمر برای تجهیز نیروهای نظامی افغان، به‌خصوص این پایگاه نظامی کوهستانی در بدخشان، ابراز آمادگی



کرد (<http://www.bbc.com/persian/afghanistan>).

تا آن‌جا که نگارنده در جریان گفت‌وگوهای مقامات دولت افغانستان و چین می‌باشد، بحث ایجاد این پایگاه نظامی کوهستانی در سال ۲۰۱۸ جدیت بیش‌تر گرفت و در آخرین دیدارهای مقامات دو کشور قرار شد که ایجاد این واحد نظامی کوهستانی در آغاز سال ۱۳۹۸ شمسی عملاً شروع شود. این، می‌رساند که سیاست خارجی چین با افغانستان از لحاظ امنیتی بیش‌تر روی چگونه مهار شدن بنیادگرایان اویغور در مرز با افغانستان و جلوگیری از ایجاد لانه امن برای آنان در این منطقه متمرکز شده است.

۳-۳. نقش فاکتورهای اقتصادی در سیاست خارجی چین در قبال افغانستان

بدیهی است که از بین بردن منابع کمکی بنیادگرایان اویغور در ورای مرز چین و افغانستان از مهم‌ترین عوامل تأثیرگذار در سیاست خارجی چین و افغانستان است؛ با این هم، منافع اقتصادی چین در سیاست خارجی این کشور با افغانستان هم‌چنان به‌عنوان یک فاکتور مستقل پابرجاست. چین به‌عنوان یک کشور صنعتی و توسعه‌یافته، به‌شدت برای دسترسی به منابع مواد خام علاقه‌مند است. افغانستان به‌عنوان کشوری که دارای منابع خام فراوان می‌باشد، در چگونگی تنظیم سیاست خارجی چین با افغانستان جذابیت غیر قابل انکار دارد. همین عامل باعث شد که چین با تمام توان آماده سرمایه‌گذاری در مس عینک و استخراج نفت از حوزه آمودریا در افغانستان شود. بنا بر دیپلماسی اقتصادمحور چین و ظرفیت‌های این کشور، انتظار دولت افغانستان نیز این بود که چین در بخش اقتصادی بیش‌ترین سرمایه‌گذاری را در افغانستان داشته باشد؛ ولی با این هم، تلاش‌ها در این عرصه تا کنون هیچ دستاورد قابل توجه نداشته است. بزرگ‌ترین سرمایه‌گذاری چین در افغانستان، معدن مس عینک بود که در حدود ۴ میلیارد و چهارصد میلیون دلار سرمایه‌گذاری در نظر گرفته شده بود؛ ولی این پروژه پس از چندی تعلل عملاً متوقف شد. تنها روابط اقتصادی چین با افغانستان را می‌توان کمک‌های چین به افغانستان مطرح کرد. چین تا سال ۱۳۹۳ نزدیک به ۲۵۰ میلیون دلار به افغانستان کمک در نظر گرفت که بخشی از آن کمک‌ها در قالب برنامه‌های آموزشی و ارتقای ظرفیت مصرف شد و کمک‌های سالیان پسین چین نیز تقریباً با همین شیوه بوده است؛ ولی انتظار دولت افغانستان این بود که روابط اقتصادی میان افغانستان و چین بیش‌تر حالت سرمایه‌گذاری داشته باشد و گرنه همکاری اقتصادی در بخش تجارت و کمک‌های بلاعوض برآیند طولانی مدت برای افغانستان ندارد.



پس از عدم موفقیت در روند سرمایه‌گذاری چین در بخش معادن و صنعت، اینک تلاش بر این است که رابطه تجاری و ترانزیت کالاهای صادراتی افغانستان به چین فراهم شود. از دو سال گذشته در سفرهای مقامات عالی‌رتبه افغانستان به ایالت سین‌کیانگ، زمینه برای روابط تجاری میان افغانستان و سین‌کیانگ در سالیان اخیر بیش‌تر فراهم شده است. صادرات زعفران، قالین و سنگ مرمر به ایالت سین‌کیانگ بیش‌تر مورد توجه اتاق‌های تجارت افغانستان می‌باشد. در سال ۱۳۹۷، برای نخستین‌بار، همزمان با باز شدن کریدور هوایی میان چین و افغانستان، صادرات جلعوزه از افغانستان به چین آغاز شد. طبق آمارهای وزارت زراعت افغانستان، حاصلات جلعوزه در افغانستان به ۲۳ هزار تن رسیده است که در حال حاضر جلعوزه ولایت‌های خوست، پکتیکا و پکتیا بیش‌ترین حاصلات جلعوزه را دارد. در گذشته بخش زیادی جلعوزه افغانستان از راه زمین به پاکستان صادر می‌شد و با نام پاکستان به بازارهای جهانی صادر می‌شد.

در حال حاضر، افغانستان بیش‌ترین صادرات جلعوزه را به کشور چین دارد، دهلیز هوایی میان افغانستان و چین برای نخستین‌بار در ۱۵ آقرب ۱۳۹۷ توسط رئیس‌جمهور غنی و مقام‌های چینی در کابل افتتاح شد. در نخستین پرواز، ۲۰ تن جلعوزه به چین ارسال شد (<http://www.dailyafghanistan.com>).

البته، باید اذعان کرد هرچند که افزایش صادرات صنایع دستی و محصولات زراعتی به چین برای افغانستان مهم است؛ ولی با این هم افغانستان نمی‌تواند از ظرفیت‌های اقتصادی چین بهره‌برداری‌های لازم را انجام بدهد. بهتر آن بود که افغانستان با ایجاد تسهیلات لازم قانونی و اداری، مبارزه با فساد و تأمین امنیت، زمینه را برای سرمایه‌گذاری چین روی معادن افغانستان فراهم می‌ساخت تا از ظرفیت‌های اقتصادی چین بیش‌تر استفاده می‌شد. باید گفت که دولت وحدت ملی در عرصه زمینه‌سازی برای استخراج معادن افغانستان کلاً ناکام بوده است و با همین ناکامی نتوانسته از نیازمندی‌های چین در زمینه تأمین مواد خام در افغانستان استفاده لازم را ببرد؛ حال آن که افغانستان می‌توانست با این ظرفیت موجود، عنصر اقتصاد را وارد سیاست خارجی خود با کشور چین نماید و بهترین استفاده را از طریق دیپلماسی اقتصادی به دست بیاورد. متأسفانه چنین نشده است.



نتیجه‌گیری

دولت چین، اقتصاد و امنیت را همزمان در سیاست خارجی خود به پیش می‌برند. پتانسیل‌های تهدیدزا در داخل سرزمین چین و برخی همسایگان مرزی این کشور وجود دارد؛ ولی دولت چین نمی‌خواهد کانون‌های تنش را فعال نماید. توجه به توسعه اقتصادی، چین را وادار ساخته است که در عرصه بین‌الملل با ایده و چهره مسالمت‌آمیز ظهور نماید. دولت چین اقتدار خود را در سطح بین‌الملل با قدرت اقتصادی و پشتوانه مستحکم امنیتی در داخل کشور به خوبی به نمایش گذاشته است. چین می‌تواند یک الگوی موفق از توسعه دولت‌محور برای کشورهای منطقه و در حال توسعه باشد. این روش توسعه برای افغانستان یک الگوی مناسب تلقی می‌شود. در سیاست خارجی چین در قبال افغانستان نیز دو فاکتور اقتصادی و امنیتی از جایگاه بسیار مهم برخوردار است. از بین بردن پناهگاه امن بنیادگرایان ایغور در ایالت سین‌کیانگ در ورای مرز افغانستان و دسترسی چین به مواد خام معدنی افغانستان، دو عنصر تأثیرگذار در سیاست خارجی چین با افغانستان می‌باشد. افغانستان نتوانسته است از ظرفیت‌های معدنی موجود در افغانستان به نیامزندی‌های چین پاسخ مؤثر بدهد و آن را وارد فاکتورهای مؤثر در سیاست خارجی خود با چین نماید. دولت افغانستان باید تلاش کند تا از ظرفیت‌ها و نیازمندی‌های متقابل چین و افغانستان استفاده مؤثر کند.

منابع:

۱. آزاد، بهنام (۱۳۷۸)، جایگاه چین در نظام جدید بین‌المللی، تهران، انتشارات امیر کبیر.
۲. امضای اعلامیه مشترک استراتژیک میان چین و افغانستان (۱۳۹۱): https://8am.af/j8am/index.php?option=com_content&view=article&id=25874:1391-03-19-15-56-40&catid=3&Itemid=280
۳. بیرک احساس، نگاهی اجمالی به رابطه چین و افغانستان، ۲۴ مارس ۲۰۱۰: http://www.bbc.com/persian/afghanistan/2010/03/100324_china_afghanistan_historical_relation
۴. چین یک واحد کوهستانی ارتش افغانستان را تجهیز می‌کند، گزارش بی‌بی‌سی (۲۱ آوریل ۲۰۱۸): <http://www.bbc.com/persian/afghanistan-43848743>
۵. سازمند، بهاره و فریبرز ارغوانی پیرسلامی (۱۳۹۱)، «چالش‌های ژئوپلیتیک منطقه‌ای و دکترین ظهور مسالمت‌آمیز چین»، فصلنامه روابط خارجی، سال چهارم، شماره ۲.
۶. سایت بی‌بی‌سی (۲۸ اکتبر ۲۰۱۴): http://www.bbc.com/persian/afghanistan/2014/10/141028_fm_afghan_china_political_economical_agreements



۷. سریع‌القلم، محمود (۱۳۹۰)، «مفهوم قدرت و عملکرد سیاست خارجی: مقایسه چین و ایران»، فصلنامه روابط خارجی، سال سوم، شماره ۱.
۸. سنبلی، نبی (۱۳۸۶)، «توسعه صلح‌آمیز؛ راهبرد چین در نظام بین‌الملل»، فصلنامه سیاست خارجی، سال بیست و یکم، شماره ۴.
۹. شاهنده، بهزاد و سید جواد طاهایی (۱۳۸۳)، چین نو، دنگ ژیانو پینگ و اصلاحات، تهران، مرکز تحقیقات استراتژیک.
۱۰. شریعتی‌نیا، محسن (۱۳۹۵)، «کمربند اقتصادی جاده ابریشم: زنجیره ارزش چین محور»، فصلنامه روابط خارجی، سال هشتم، شماره ۳.
۱۱. شریعتی‌نیا، محسن (۱۳۸۳)، «سیاست خاورمیانه‌ای چین»، فصلنامه سیاست خارجی، سال بیست و یکم، شماره ۳.
۱۲. شفایی مسعود، همت ایمانی و مهدی باقری (۱۳۹۵)، «دیپلماسی اقتصادی و قدرت‌یابی چین در عرصه جهانی»، فصلنامه مطالعات اقتصاد سیاسی بین‌الملل، شماره ۲.
۱۳. عباسی، مجید و امیر قیاسی (۱۳۹۱)، «سیاست خارجی چین در هزاره سوم: الزامات اقتصادی و سیاست خارجی مسالمت‌جویانه در روابط بین‌الملل»، مجله مطالعات سیاسی - اجتماعی جهان، دوره ۲، شماره ۲.
۱۴. قانون اساسی جمهوری خلق چین، (۱۹۸۲) تارنمایی الکترونیک: <http://www.npc.gov.cn/englishnpc/Constitution/node2825.htm>
۱۵. قنبرلو، عبدالله (۱۳۹۲)، «بنیادهای امنیتی سیاست خارجی چین»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال شانزدهم، شماره ۲.
۱۶. معصومی‌فر، احمد (۱۳۸۴)، الگوی توسعه اقتصادی چین: بررسی روند گذار از اقتصاد متمرکز به اقتصاد آزاد، تهران، انتشارات سروش **بنیاد اندیشه**
۱۷. مؤتمنی طباطبایی، منوچهر (۱۳۸۴)، «نگاهی به حقوق‌امناسی جمهوری خلق چین»، نشریه حقوق اساسی، سال سوم، شماره ۵.
۱۸. واعظی، محمود (۱۳۸۹)، «اهداف و منافع چین و روسیه در سازمان همکاری شانگهای»، مجله مطالعات آسیای مرکزی و قفقاز، شماره ۷۲.
۱۹. هزاران پلیس تازه‌نفس به اورومچی اعزام شدند، سایت بی‌بی‌سی (۸ ژوئیه ۲۰۰۹): http://www.bbc.com/persian/world2009/07/090708_an_china_xinjiang
20. China's Foreign Trade: http://english.gov.cn/archive/white_paper/2014/08/23/content_281474983043184.
21. China to invest big in 'Made in China 2025' strategy: http://english.gov.cn/state_council/ministries/2017/10/12/content_281475904600274.
22. President Xi Jinping Delivers Important Speech and Proposes to Build a Silk Road Economic Belt with Central Asian Countries 2013/09/07: https://www.fm-prc.gov.cn/mfa_eng/topics_665678/xjpfwzysiesgjtflshzzflh_665686/t1076334.
23. Xi Jinping's Chinese Dream, New York Times, Robert Kuhn, June 4, 2013 at:



http://www.nytimes.com/2013/06/05/opinion/global/xi-jinpings-chinese-dream.html?pagewanted=all&_r=1.

24. Foreign Economic Policy-Making in China, Strategic Analysis, July 2005: https://www.researchgate.net/publication/265072491_Foreign_Economic_Policy-Making_in_China.
25. Ahmad Bilal Khalil, The Rise of China-Afghanistan Security Relations, June 23, 2016.
26. http://www.dailyafghanistan.com/national_detail.php?post_id=146350.

